

یادداشت

دلنوشته زهرامیرانی برای پسرش آرشا

«مامان، تولدم کیسه؟» یک‌ماه دیگر تولدت نبود، عزیزم. این آخرین باری بود که از من پرسیدی کی به دنیا آمده‌ای. تو پر کشیدی و روز تولدت، ۶فروردین، از راه رسید. چه بهار پرخرزانی شد برای ما. کاش فقط کاپوس بود که کیک تولدت را روی مزارت بگذاریم و به انتظار خاموش کردن شمع آن، پای پیکر پاره‌پارहत آب شویم. خوش به سعادت من که مادر تو بودم. ۷سال مهمان خانه ما بسودی و برکت زندگی مان. تو پسر باهوش، پراترزی و مهربانی بودی و این دنیا جای قشنگی برای تو نبود. چقدر بامحبت بودی، چقدر خوش‌ذوق... هیچ‌وقت نمی‌شد غذا بخوری و تشکر نکنی: «مامان، خیلی خوشمزه بود، ممنون.» حالا اما اصلا دست‌ودلم نیست چیزی درست کنم. غذایی از گلویم به خوشی پایین نمی‌رود. تو که ناشی، ذوق و شوقم همه رفته. دلم خیلی برایت تنگ شده. برای حرف زدن‌ت، برای بازی کردن‌ت با داداش کوچولویت آروین، حتی برای دعوا کردن‌تان با هم سر اسباب‌بازی‌ها. آروین بدون تو خیلی تنهاست. هنوز رفتنت را درک نکرد. فکر می‌کند تو مدرسه‌ای و قرار است دوباره تو را ببیند. چه دلخوشی شیرینی... و من مانده‌ام که چطور به او بگویم دیگر قرار نیست تو را ببیند. هیچ‌وقت نمی‌شد ما را نبوسی و شب‌به‌خیر نگویی. اما آن شب آخر از من شب‌به‌خیر نگفتی... شاید می‌دانستی که دیگر قرار نیست شب ما به‌خیر شود. بعد، تو ما نابود شدیم. آرشی عزیزم! دل‌تنگی امنمان را بریده، اما من و بابا فقط به این دلخوشیم که تو در بهشتی و آنجا کنار هم‌کلاسی‌ها و معلم مهربان جشن گرفت‌های و خوشحالی. می‌دانم قلب بزرگ تو خانه بزرگ‌تری در بهشت برای خودش پیدا کرده. تولدت در خانه تو مبارک ب‌سرم.



دادسرا

دزد نقابدار، برادر مالباخته بود

اسرار سرقت خودرویی دستگیری - برادر مالباخته فاش شد. به گزارش همشهری، چند روز قبل زنی جوان با مراجعه به کلانتری ۱۵۰ تهرانسر از سرقت خودرواش از پارکینگ خانه خبر داد. مأموران تحقیقات خود را آغاز کردند و در نخستین گام به بازربینی دوربین‌های مدار بسته اطراف محل سرقت پرداختند. تصاویر به‌دست آمده، مردی را با نقاب و کلاه نشان می‌داد که بدون تخریب با استفاده از کلید یدک وارد پارکینگ شده و خودرو را سرقت کرده است. همین سرنخ کافی بود که فرضیه سرقت از سوی یک اشفاقوت بگیرد. در ادامه تحقیقات مشخص شد برادر شاکي سابقه سرقت دارد. وقتی تصاویر سارق مقابل او قرار گرفت، شوکه شد و گفت که درد نقابدار، برادرش به نام اردلان است. اما ماجرا به همین جا ختم نشد. بررسی‌های بعدی نشان داد اردلان احتمالاً در سرقت‌های دیگری نیز نقش دارد. با تطبیق تصاویر دوربین‌های مدار بسته پرونده‌های آرداسرا مشخص شد او با همدستگی یکی از دوستانش در سرقت ۵ دوجرخه و اموال با ارزش یک خانه در همان حوالی دست داشته است. اردلان دستگیر شد و در بازجویی‌ها به سرقت‌ها اعتراف کرد و گفت: از زندان که آزاد شدم برای تأمین هزینه زندگی و خرج مواد مخدر مجبور شدم دوباره دست به سرقت بزنم. در خیابان‌ها پرسه می‌زدم و با دیدن دوجرخه در پارکینگ خانه‌ها، رنگ یکی از طبقات را می‌زدم و به دروغ می‌گفتم ساکن طبقه بالایی هستم و کلیدم را فراموش کرده‌ام. سپس وارد خانه می‌شدم و دوجرخه را سرقت می‌کردم. وی ادامه داد: چند روز قبل که به خانه خواهرم رفتم، متوجه سوییچ یدک خودروی او شدم که روی جاکلیدی بود. آن را برداشتم و زمانی که می‌دانستم خانه خالی بود، وارد آنجا شدم و تصمیم داشتم آن را بفروشم که خیلی زود دستگیر شدم.

سرهنگ عبدالوهاب علائی، سر کلانتر پنجم پلیس پیشگیری تهران گفت: تحقیقات برای شناسایی دیگر چرانم احتمالی متهم و دستگیری همدستش ادامه دارد.



عباس دست‌طلا
کتاب «عباس دست‌طلا» داستان زندگی حاج عباسعلی باقری به قلم محبوبه معراجی‌پور است که توسط انتشارات فاتحان منتشر شده است. عباسعلی باقری تعمیرکار ماهری است که در اوج جنگ زندگی خوب، خانواده و کار خود در تهران را رها می‌کند و عازم جبهه‌ها می‌شود.

قصه‌های اتاق خالی آرشا

غننامه‌ای از پدر کودک ۷ساله مینابی

الناز عباسیان | روزنامه‌نگار | این روزها شبکه‌های اجتماعی پر از تصاویر کود کانه شهدای مدرسه میناب است؛ از بازی و شیطنت‌های معصومانه‌شان تا سینه‌زنی آرشا میرانی ۷ساله است؛ همان که روزی هدیه امام حسین (ع) اما یکی از پربازدیدترین فیلم‌ها حالا خودش در قافله‌سالار شهدایان قرار گرفته است. توفیقی دست داد تا در مراسم تشییع پیکر رهبر شهیدمان پای صحبت‌های پدر آرشا بنشینیم؛ مردی که روزی آرزوی تاجر شدن پسرش را داشت، اما امروز خودش را شاگرد مکتب پسر می‌داند که تاجر واقعی بودن را با جانش معنا کرد. روایت دل‌تنگی‌های عباس میرانی را با هم می‌خوانیم.

هدیه حضرت امام حسین (ع) به ما بود

در سفر اربعین از آقا فرزند خواستیم و او آرشا را به ما هدیه داد. آرشا در خانه ما به هدیه امام حسین (ع) معروف بود. عاشق امام حسین (ع) بود و پرچم سرخ حسینی را خیلی دوست داشت. همیشه با من به هیئت هفتگی می‌آمد و در موکب خدمت می‌کرد. حتی بعد از شهادتش فیلم سینه‌زنی او در هیئت پربازدید شده. یک شب که با مادرش برنامه «کربلای معلّا» را نگاه می‌کردیم، آرشا به حدی غرق در برنامه شد که مثل ابر بهاری برای امام حسین (ع) و شهدا گریه کرد و ما تعجب کردیم. احساساتش را به زبان می‌آورد و از دوست‌داشتنی‌هایش می‌گفت. عاشق امام رضاع (ع) بود. دوست داشت به مشهد برویم. نخستین روز جنگ ۱۲ روزه عازم مشهد بودیم که در میانه راه تماس گرفتند و گفتند جنگ شده! لطفاً برگردید. این حسرت بر دل آرشا ماند. اما قسمت این بود که اسم آرشا جور دیگری با امام رضا و حرم مطهرش گره بخورد. کیف آرشا که با ما جابجایی عجیب بعد از ۴۵روز دست ما رسید به موزه و کتابخانه آستان قدس اهدا شد.

با شهادتش به من درس داد

بر از رزق و روزی بود. وقتی به دنیا آمد، زندگی‌مان به کلی تغییر کرد و حال و روز روحی و مالی‌مان خیلی بهتر شد. قبلاً هر جا می‌رفتم، مرا به نام خادم و مادرش می‌شناختند؛ اما حالا هر کجا می‌رویم، به اسم شهید آرشا شناخته می‌شویم و می‌گویند: «پدر شهید آرشا، مادر شهید آرشا.» چه پربرکت بود این پسر! من می‌خواستم آرشا تاجر شود؛ تجارت را در پول و مال و دنیا می‌دیدم. اما آرشا خودش تاجر بزرگ‌تری بود. با شهادتش به من یاد داد که این شهدا هستند که معامله عظیمی انجام می‌دهند. این شهید عزیز هم دنیا را خرید و هم آخرت را؛ در این دنیا همه عاشق آرشا هستند و در قیامت هم با بهترین‌ها محشور خواهد شد.



پسرک فلافل فروش
کتاب «پسرک فلافل فروش» که توسط گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی چاپ شده، شرح زندگی و خاطرات از شهید محمد هادی ذوالفقاری است که ۲۶ بهمن سال ۱۳۹۳ در جنگ با تکفیری‌ها در سامرا به شهادت رسید. محمد هادی متولد ۱۳ بهمن ۱۳۶۷ بود.



حسرت کفش نو در دل پسر

پسر فوق‌العاده باهوش و مهربان و حرف‌گوش کنی بود. روز آخر که آرشا می‌خواست به مدرسه برود، قصد داشت کفش‌های نویی را که برایش خریده بودم بپوشد. به او گفتم: «پسر، امروز ورزش داری و این کفش سفید است؛ نبوش، فردا بپوش. امروز همان کفش قبلی را بپوش.» قبول کرد. و حالا من و مادرش مانده‌ایم و آن کفش‌ها. همیشه می‌خواست برنده باشد. عاشق بازی بود. پازل را خیلی دوست داشت و همیشه در مسابقه پازل مرا می‌برد. دودین را خیلی دوست داشت و هر روز بعد از مدرسه در کوچه خانه‌مان با هم مسابقه می‌دادیم. من برای شوق آرشا همیشه بازنده می‌شدم، و آرشا با ذوقی وصف‌ناشدنی برای مادر و برادرش تعریف می‌کرد که «بابا رو شکست دادم!» این شکست‌ها شیرین‌ترین شکست‌های زندگی من بودند. تازه چند روز بود که به خانه جدید و نوسازی رفته بودیم. خیلی ذوق این خانه را داشت و می‌گفت من اتاق بزرگ‌تر را می‌خواهم. او رفته و حالا ما توان نداریم در این اتاق را باز کنیم. کاش حداقل مدتی در خانه جدیدمان شاد و خوشبخت زندگی می‌کردیم. مدام با او در خانه حرف می‌زنیم و می‌گوییم ما چطور زندگی کنیم در خانه‌ای که تو ذوقش را داشتی؟ مگر نخواستی برایت چند گل‌دان بخرم؟ کجایی پس؟ هنوز اتاق‌ت را انچیده‌ایم.



رویداد

دختر ۷ساله همدست پدر و مادر سارق

تحقیقات درباره چند فقره سرقت از طلافروشی‌های قم نشان می‌دهد زن و شوهری جوان با همدستگی دختر ۷ساله‌شان دست به این سرقت‌ها زده‌اند. به گزارش همشهری، رسیدگی به این پرونده از چندی قبل به‌دنبال سرقت از چند طلافروشی در قم در دستور کار پلیس قرار گرفت. شواهد نشان می‌داد عاملان این سرقت‌ها زن و شوهر جوانی هستند که همراه دختری خریداری و انتشل‌خالی آن را به می‌شوند و دست به سرقت می‌زنند. در این شرایط بررسی‌ها ادامه پیدا کرد تا اینکه مأموران توانستند اعضای این خانواده را دستگیر کنند. در جریان بازجویی از متهمان معلوم شد که ۵۰همینیلارد ریال ورود به طلافروشی و انتشل‌خالی آن را به فرزند ۷ساله‌شان می‌دادند تا با این اقدام، حواس طلافروش را پرت کنند و در ادامه آنجا را ترک می‌کردند. دستگیرشدگان در بازجویی‌ها به ارتکاب ۵فقره سرقت از طلافروشی با این تفند اعتراف کردند و تحقیقات تکمیلی در این‌باره ادامه دارد.

سرقت ۵۰۰میلیاردی از ۱۰خانه

مأموران پلیس اصفهان اعضای یک باند حرفه‌ای سرقت را دستگیر کردند که در جریان دستبرد به ۱۰خانه در این شهر ۰۰۰همینیلارد ریال سرقت کرده‌اند. به گزارش همشهری، به‌دنبال وقوع چندین فقره سرقت از منازل اصفهان، تحقیقات گسترده‌ای برای شناسایی عاملان این سرقت‌ها آغاز شد. سرقت‌ها در شب و زمانی که صاحبخانه‌ها در خانه حضور نداشتند اتفاق می‌افتاد و این مسئله موجب نگرانی شهروندان شده بود. در این شرایط، تحقیقات گسترده‌ای در این‌باره آغاز شد تا اینکه سرانجام نخستین سرنخ‌ها در این خصوص به‌دست آمد. شواهد به دست آمده نشان می‌داد سارقان ۳فقره هستند که با شناسایی خانه‌های خالی دست به سرقت می‌زنند. به این ترتیب، آنها دستگیر شدند و وقتی تحت بازجویی قرار گرفتند به ۱۰ فقره سرقت منزل اعتراف کردند و برآوردهای اولیه نشان می‌دهد آنها در این ۱۰مورد دست کم ۰۰۰همینیلارد ریال به جیب زده‌اند.



دستگیری سارق هنگام سرقت سنگ‌قبر
سارق سابقه‌دار هنگامی که تلاش می‌کرد کتیبه یکی از سنگ‌قبرهای بهشت‌زهران را سرقت کند دستگیر شد. مأموران کلانتری ۲۰۵ صحن مطهر امام خمینی (ره) هنگام گشت‌زنی در خیابان یاس بهشت‌زهران متوجه این سارق شدند و او را دستگیر کردند. متهم به سرقت سنگ قبر اعتراف کرد و تحقیقات در این‌باره ادامه دارد.



افزایش قربانیان آتش‌سوزی رستوران
آتش‌سوزی در یکی از رستوران‌های بانکوک، جان دست کم ۲۷نفر را گرفت. در این حادثه در یک چشم‌به‌هم‌زدن آتش‌رستوران را فرا گرفت و در نهایت ۲۷نفر جان باختند و ۶۳نفر مصدوم شدند که وضعیت ۲۲نفر از آنها وخیم گزارش شده است. علت اولیه حادثه اتصال کوتاه در دستگاه تهویه مطبوع گزارش شده است.

اسرار آتش‌سوزی عمدی در برج مسکونی را ز گشایی شد



آتش‌سوزی عمدی

با این شکایت، پرونده‌ای در شعبه سوم دادسرای جنایی تهران تشکیل شد و بازرس سالار صنعتگر دستور تحقیقات بیشتر را صادر کرد. چندروز بعد، کارشناسان آتش‌نشانی با بررسی محل آتش‌سوزی مهر تأیید بر عمدی بودن حریق زدند؛ خبری که بنزین بر آتش خشم خانواده دختر جان باخته ریخت.

اعتراف در محاصره شواهد

در ادامه، شقایق، یکی از ساکنان واحدی که دچار حریق شده بود بازداشت شد. او اما ادعا کرد روز حادثه در محل حضور نداشته و پس از شنیدن خبر آتش‌سوزی خودش را به آنجا رسانده و نقشی در حادثه نداشته است. اما تصاویر دوربین‌های مدار بسته دروغ او را بر ملا کرد. تصاویر نشان می‌داد که شقایق دقایقی قبل از وقوع حریق با عصبانیت وارد آپارتمان شده بود. در این شرایط، بازجویی او ادامه یافت تا اینکه بالاخره قفل سبکوتش را شکست. دختر جوان به نقش خود در آتش‌سوزی اعتراف کرد و حالا تحقیقات تکمیلی از او ادامه دارد.

شقایق هنوز باورش نمی‌شود که باعث فاجعه‌ای شده که طی آن دختری بی‌گناه جان باخته است. او جزئیات حادثه را توضیح می‌دهد.

چه شد آتش‌سوزی رخ داد؟

اگر بگویم ته‌سیگار باعث وقوع این حریق شد، باورن می‌شود؟ خودم هنوز باورم نمی‌شود که چنین فاجعه‌ای رخ بدهد. تعریف کن که آن روز

چه شد. آن لحظه به هیچ چیز فکر نمی‌کردم، جز به آریا فکر می‌کردم دیگر من را نمی‌خواهد. او یک‌طرף قرار داد. اجازه آپارتمان را فسخ کرده بود. البته خودش آن آپارتمان را اجازه کرده بود و از وقتی قرار شد با هم ازدواج کنیم، بیشتر اوقات پیش او بودم. روز حادثه متوجه شدم آریا قرار داد خانه را فسخ کرده و وسایلیش را برده است. در حالت جنون بودم و انگار دنیا روی سرم خراب شده بود. با عصبانیت به آپارتمان رفتم. او بخشی از اثاثیه را برده بود. ۵ یا ۶نخ سیگار پشت سر هم روشن کردم و ته‌سیگار‌ها را بدون خاموش کردن با حرص و خشم روی تشک پرت می‌کردم. بوی سوختگی که بلند شد، تازه به خودم آمدم.

چرا در همان لحظات

اولیه با آتش‌نشانی تماس

ترسیدم! فکر کردم اگر بمانم، همه می‌فهمد آتش‌سوزی کار من است

